

دفتر زهد از ریا شیرازه می بندی مند
روزه را از خون خلق افطار می خواهی مخواه

دیک وحی از پیرو ابلیس می گیری مگیر
بر خود از بوجهل یار غار می خواهی مخواه

جای آسب از مغیلان سبب می جوئی مجوی از خرنسنگ اشهر رهوار می خواهی مخواه
درد دل ما مردم بیدرد می گوئی مگوی داروی بیماری از بیمار می خواهی مخواه
کار نا کرده ز گیتی مزد میگیری مگیر دولت کردار از گفتار می خواهی مخواه
کیسه از سال کسان لبریز میداری مدار کاسه از خون مهان سرشار می خواهی مخواه

ترک سرنا گفته سوی عشق می دوئی مپوی ترک سرگفتی و پای افزار می خواهی مخواه
گر نه با خویش دشمن بارها گفتیم و حید دوستی از مرد دنیا دار می خواهی مخواه

(مجموعه)

بقلم میرزا محمد خان محیط اصفهانی معلم دارالفنون

(سید حسین طباطبائی زواره)

آخرین نهضت ادبیات وطن، چنانکه برار باب اطلاع معلومست در آغاز دوره حکومت قاجاریه واقع شد این نهضت بمنزله رجعت بحالت سابق است نه آنکه تجدد بمعنی متداول امروز بکار ادبیات پیدا شده باشد. ارتباط شعرای زمان صفویه با دربار سلاطین گورگانی هند و رفت و آمد ایشان به هندوستان با برخی از علل دیگر که ذکر آنها لزومی ندارد توأم در کالبد ادبیات نظمی مملکت ما چنان رخنه کرد که دیگر شاعر بزرگی نظیر قدما بعرضه وجود نیامد. فترت سیاسی که مابین عصر صفویه و قاجاریه پیدا شد و دوسه دولت متوالی راه وجود تا عدم را

بسرعت پیمودند برای يك دسته کوچکی از ادبا در اصفهان فرصتی ایجاد کرد که در خلال آن توانستند بمقایسه دوره های قدیم و جدید ادبی بپردازند و از این مقایسه بانحطاط شعر فارسی در عصر خود قائل شوند. افرادی که عضویت این هیئت ادبی را داشتند غالباً از گویندگان بلند پایه بشمار نمیروند ولی میان آنها یکی دوتقر تاحدی در تغییر سبک و روش ادبی و تحکیم اساس شعر موفق شدند شهرت آذر و رفیق و مشتاق اوضح من الشمس است ولی ارباب خیره و سخن سنجان دانا میداند که در گفتار هاتف و عاشق کیفیت دیگری وجود دارد که نصیب رفقای ایشان نبوده است. این ایچمن کوچک ادبی که مشوقی جز ذوق و تمایل فطری اعضای آن ندانت و سایه حمایت سلطان مقتدری یا ممتنذی بر آن افکنده نشده بود دو کار انجام داد یکی اعضای آن تاحد استطاعت اسلوب گفته های خود را بروش بزرگان کهن و خداوندان سخن نزدیک کرده از پیروی سبک معقد و مبهم هندی دوری جستند. کار دیگر آن تهیه زمینه برای پیدایش شعرای بزرگ بود که از حثت مقام سخنوری از قدما کمتر نباشند.

دوشهر ایران در این نهضت جدید ریش از شهرهای دیگر بیننده و مقدم بود یکی اصفهان و دیگری کاشان ولی کانون این شعله روحانی شهر مغان و دلگشای اصفهان بود.

خراسان قرنها بود که پرتوی فروزان در آن ندرخشیده و اشتعالی در آذربایجان دیده نمیشد شیراز جنت طراز دیهیم بر افتخار غزل سرائی را از مدتی بدین طرف بر سر نداشت تنها سرزمینی که این شعله نورانی را در طی شش قرن متوالی در دست نگاهداشته و از انطفای آن جلوگیری کرد اصفهان جنت نشان محسوب میشد.

در زمان سلطنت اقا محمدخان میرزا عبدالوهاب نشاط از منصب کلا نثری

شهر اصفهان بحکومت آن شهر رسید و در پیرامون او انجمنی از سخن سنجان و گویندگان گرد آمدند بینائی این دسته نسبت بسطور ادبی و اشنائی آنان با اسلوب های گونه گون کلام بیش از انجمن اول بود در ظل حمایت و رأفت نشاط اصفهانی که خود سخنوری نامور است طرز سخن رانی و شیوه شعر گوئی نضج و قوت گرفت و فتحعلیشاه قاجار که خود طبع شاعرانه و قریحه سخن گوئی داشت در آغاز امر سلطنت و فتحعلیخان کاشانی متخلص بصبارا در پاداش قصیده که در مدح او سروده بود انعامی شایان بخشید و بمرتبہ ملک الشعرائی ارتقا داد . در بار خود را بروی ارباب طبع و خداوندان سخن بگشود و جمعی از هرسو در گرد شمع حمایت او پروانه آسا جمع آمدند - پس از آنکه نشاط از اصفهان بطهران احضار شد رشته اتصال انجمن اصفهان گسیخته شد و افراد آن پراکنده شدند کسانی که مایه و پایه ادبی داشتند بطهران آمده در انجمن خاقان راه یافتند .

بدین طریق در طهران عده کثیری از ارباب طبع و ادب مجتمع شدند و میان آن گروه که هر یک از ایشان بر سابقین زمان صفویه ترجیح داشتند بیش از دوسه تن شاعر بزرگوار که بمرتبہ استادی قدم گذاردند بود - صبا و نشاط و مجمر و بقیه در مرتبۀ مادون ایشان قرار گرفته بودند اما تشخیص اینکه کدام یک از این سه تن برترند و شایسته آن هستند که رأس و رئیس ادبا و شعرای آن عصر محسوب شوند در جای دیگر ذکر خواهیم کرد اینک در صدد آن هستیم که مجمر را از روی اسناد و شواهد تاریخی و دیوان شعر او بعلاقه مندان موضوعات ادبی معرفی کنیم . سید حسین مجمر منسوب بخانواده از سادات طباطبائی مقیم زواره است که افراد آن خانواده از پیش بعلم و فضل همیشه موصوف و معروف بودند و با وجودیکه در اشعار خویش کمتر اشاره بگزارش حال خود دارد در ضمن قصیده که در بیان شکایت از اینای زمان سروده میگوید :

اگر چه فخر جهانند ليك چون عیسی بخویش فخر کنم لاف باب و عم نزنم
 تولد او چنانکه از قرائن و شواهد معلوم میشود در سال ۱۱۹۰ هجری
 اتفاق افتاده است و این مطلب را از شرح حالی که مرحوم آقامیرزا ابوالحسن جلوه
 حکیم نامور نوشته و در پشت صفحه اول دیوان او بطبع رسیده استنباط کردیم که
 میفرماید (گویا در سن سی و پنج سالگی وفات کرد) و تاریخ مرگش ۱۲۲۵ که
 مسلم است چون سی و پنج را کم کنیم همان ۱۱۹۰ میشود.

تولد او در قصبه مدینه السادات زواره از بلوک اردستان که جزو ولایت
 اصفهان است اتفاق افتاده احمد اختر گرجی میلادش را در شهر اصفهان مینویسد
 ولی روایات محلی مؤید است که در خود زواره بوده چون خانواده او دودمان
 علم و کمال بودند و برادر مهترش سید محمد بحری که از شعرا و فضلا بوده در
 اصفهان با تحصیل علوم رسمیه متعارفه میپرداخت مجمر نیز استعداد فطری و ذوق
 طبیعی رهبر او شد که پس از تعلیم مختصری که در مکاتب محلی یافت رهسپار شهر
 اصفهان شود و با موختن علم و ادب پردازد.

تا سال ۱۲۱۹ که عازم شهر طهران و دربار شاهی شد غالباً مقیم اصفهان
 و ساکن مدرسه کاسه گران از بناهای حکیم الملک اردستانی بود منتهی آنکه گاهی
 بعنوان دیدار اقارب خود بزواره میآمد و پس از توفقی مختصر با اصفهان باز
 میگشت و همین موضوع سبب شد که بمجمر اصفهانی اشتهار یابد.

بالاخانه که اوقات فراغت خود را هنگام مراجعت بزواره در آن بسر
 میبرد و بمطالعه یا نظم اشعار میپرداخت هنوز از آسیب ویرانی محفوظ مانده و
 بهمین سابقه تاریخی موصوف و معروف است. از آغاز جوانی در ردیف شعرای
 نامی اصفهان بوده و این خود دلیل است که از کودکی و خردسالی طبع سرکش
 را بنظم شعر انس داده قدیمترین شعری که در دیوان او موجود است تاریخ

بنای برکه یا آب انبار بزرگی است که در زواره مسقط الرأس او ساخته بودند این قضیه بسال ۱۲۰۹ اتفاق افتاده که از عمر مجمر بیش از نوزده سال نمیگذشته و ماده تاریخ او در منتهای فصاحت و سلاست است بطوریکه با بهترین اشعار بعد او همسری میکند - چندیت او را گواه میآوریم .

در زمان سلطانی کزنهیب او باشد رعشه در دل باد ولرزه بر تن دریا
شاه معدلت آئین قهرمان محمدخان آنکه ز آتش قهرش اب گیرداستسقا
در زواره از نوشد برکه بناکامد چون سپهر نیلی فام چون محیط گوهر ز
ز در قم بتاریخش کلک فکرت مجمر در مدینه سادات زمزمی شده پیدا

بقیه ابیات این قطعه همه در منتهی درجه سلاست و فصاحت و دلیل آنست که آثار بلوغ و رشد فکری از طفولیت در او پدیدار بوده است تصور میکنم قطع نظر از (معدلت این) که مقتضی زمان آن را وارد کرده دو بیت نخست بهترین توصیف و نقاشی است که از اخلاق اقا محمدخان و درجه نفوذ و قدرت روحی او در معاصرین وی شده .

مجموعه بهمانطوریکه در مرحله شعر و شاعری بسرعت طی مدارج می کرد در مرتبه علوم و فضائل ادبیه و رسمیه نیز از فضلا و دانشمندان شد در یکی از قصاید شکایت امیر او که بیتی از آنرا درباره پدر و عمش گواه آوردم میگوید :

چو نیست با همه فضل و هنر من قدری چه میکنم اگر اینگونه لاف هم نزنم
در ضمن تحصیل فضل و ادب و طی مراحل سخنوری چون همتی عالی و
طبعی بینا داشت و نمیخواست گذران امر زندگانی باشکر احسان دیگران توأم
کند از راه پیشه تذهیب درمی چند بدست میآورد تا متحمل منت صاحب کرمی
نشود . خود در بیت دیگری از آن قصیده میگوید :

اگر چه همتم از عالمی است بیش و نیک ره سخا نسپارم در کرم نزنم

وباز در همین قصیده دارد :

براه کسب و هنر گامها زدم اما کنون قدم بجز اندر ره ندم نزنم
 ارباب تذکره نیز غالباً باور اراق مذهب او در جنب اخلاق مهذب اشاره
 کرده اند شهرت مجمر در اثر حدت ذهن و استقامت فکر و قدرت طبع و همت
 بلند زود گوشزد عموم شده و وسیله ورود او در انجمن نشاط گشت مواهب طبیعی
 که او را بر اقرانش امتیاز داده بود نظر مساعدت و تربیت نشاط را که مردی
 پاک طینت و بلند همت بود بسمت او جلب کرد بر اقران و همکاران اصفهان برودی
 برتری یافت چنانکه در سن بیست و نه سالگی پایه اشتهار او از همه شعری مقیم
 اصفهان رفیعتر بود هر چند از اشعار و آثار ادبی او که در اصفهان سروده و نوشته
 کمتر اطلاع داریم و دیوان موجودش غالباً مشتمل بر قصاید و غزلیات و قطعاتی
 است که در طهران سروده ولی شهادت چندتن از ارباب تذکره که در اصفهان
 او را ملاقات کرده اند گواه معروفیت و شهرت فوق العاده اوست فاضل راوی در تذکره
 انجمن خاقان ذیل حالات او مینویسد :

« در سنه هزار و دو بیست و هجده بجهت انجام خدمتی از خدمات دیوان به
 اصفهان آمدم در مجلس جناب صاحب کافی معتمد الدوله که مرجع افاضل و مهبط
 معارفست این سید عزیز را ملاقات نموده بهمان مجلس نه چنان عقدالقت استحکام
 پذیرفت که گسیختن پذیرد یا بسستیهای زمانه سستی گیرد بکرات در مدرسه کاه
 گران که منزل سید بود دریافت فیض صحبت کرده و اخلاق مهذب و اوراق مذهب
 ایشان دل و دیده را مسرت میداد »

رشته دوستی مابین نشاط و مجمر چنان پیوسته بود که تا مرگ مجمر
 گسسته نشد نامه عربی که در تسلیت وفات او نشاط یکی از دوستانش نوشته این
 نکته را بخوبی مدلل میدارد نشاط در همان اول اقامت مجمر در اصفهان برای

انجام امور دیوانی بطهران سفر کرده مجمر از دوری ان جناب چنان بیتاب و دچار اضطراب شده که یکی از بهترین قصاید خود را بصورت نامه در این موقع بنظم درآورده و بخدمتش فرستاده است .

(مطلع)

چيست از غنچه که نشگفته باد سحر است غنچه نشیده کسی کش بصبا پرده در است
چيست از غنچه که برهر ورق ان شرحی زین دل خونشده بنوشته بخون جگر است
پس از آنکه مدت مهلت و توقف معتمدالدوله نشاط دراصفهان منقضی شد
وانجام خدمت مقتضی عود بطهران بود مجمر را برسم منادمت برداشته اتفاقاً
در این موقع بمناسبت کشمکش بادولت روسیه شاه باذریابجان رفته بود مجمر به
همراهی نشاط عازم ان صوب شده و درایروان که لشگرگاه سلطانی بود به
موکب شاهی ملحق شدند این تاریخ فاصله مابین ۱۹ ربیع الثانی و اوایل جمادی
الثانیه سال ۱۹۱۹ است .

هنوز مجمر درمرحله شباب میزیست و سالهای عمرش در حدود سی بود
در صورتیکه اوازه سخن سرائی او درهر محفل و مجمعی گوشزد خاص و عام شده
بود - درایراون بعرض قصاید غرا و غزلیات شیوا مبادرت جست و آثار فکر
جوان و طبع و توانی او مقبول طبع شاه شد قصیده رائیه معروف خود را چنانکه
ازظاهر ان معلوم میشود در این مورد سروده و تقدیم کرده است
بسطح قبه خضرا شد چو شد هلال صفر عیان چو بر کره نیلگون خطی از زر
همی نمود بر این تل ابگون کیوان چو هندوئی که نشیند فراز خاکستر
بعلاوه استنباط میشود که تاریخ حرکت او از اصفهان در ماه صفر این سال
بوده است .

یکی از حکایات منشور که در مقدمه دیوان او بطبع رسیده اشاره ببودن او

در سرحد قفقازیه دارد سه بیت از همین قصیده را برای مبالغه در وصف بیابان
تضمین کرده و آن حکایت این است :

(از ملك بردع باتنی چند از موافقان عزم دیار مألوف کرده قطع طریق
را رفیق وطی راه را دلیل امیدم الخ)

مجموعه پس از عرض قصاید و غزلیات بحضور شاه رسیده و مورد توش قرار
گرفت و پایه سخندانی او مکشوف خاطر شعرای درباری شده. حیات اشعارش
جهانگیر شد -

مقارن این اوقات سپاه روسیه از سرحد آذربایجان بطرف تفلیس رانده
شدند و فتح‌عالمشاه بدارالخلافت طهران بازگشت و روز هفدهم رجب ۱۹۱۹ وارد
طهران شد -

حسنعلی میرزای شجاع السلطنه که از طرف پدر بحکومت طهران منصوب
بود مأمور حمایت و نگاهداری مجمر شد - از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۵ که برحمت‌الهی
واصل شد مقیم طهران بود. شنیده شد که در همین اوان سفری بعقبات عالیات
کرده و بازگشت مقام ادب او روز بروز علو یافت و تفوق او بر همگان واضح
شد (مطابق تصدیق جمیع دانایان در گاه خاصه فتحعلی خان ملك الشعراء که
اعتباری زاید الوصف بسلاست طبع وجودت خاطر سید داشت) (پایه شعر و
شاعری را بجائی نهاد که در قصیده و غزل چون استادان بزرگ متقدم و متأخر
در نظرها جلوه نمود و برخی از موزنان در گاه پادشاه بحدت ذهن و سلامت طبع
و سلاست بیان او رشک میبردند) در سال ۱۲۲۲ بحساب پسر هاتف اصفهانی
مرد ولقب مجتهد الشعرائی که باو اختصاص داشت چون مجمر از یکطرف در
ردیف اهل علم و فضل محسوب میشد و از طرف دیگر عظمت مقام ادبی او در
در گاه پادشاهی بجائی رسیده بود که در خور امتیاز و عنوانی بود لذا لقب مزبور

(مجتهد الشعراء) را بمجمر تخصیص دادند و معتمدالدوله نشاط با کلمک سحر خود فرمان اقب را نوشته در انشاء او شاهکاری بخرج داده که بر ارباب فهم وینش معلوم میشود اسامی کلبه شعرای بزرگ قدیم و جدید را در ضمن فرمان طوری درج کرده است که بفصاحت ان اخلاقی نیز وارد نماید آورد -

صورت فرمان مجتهد الشعرائی آقا سید حسین مجمر

از منشات معتمدالدوله نشاط اصفهانی

از صباحی که تأثیر فیض ایزدی نظامی سدید ناظم خسروانی دولت بینظیر است و اختر سعدطالع مسعود ما را شوکت خاقانی فلکی اثر هر کمالی را جمالم و هر جلالی را کمال ، در هر مشربی زلالیم و در هر خاطری خیال ، در هر گلشنی بهاریم و در هر مشرقی انوار ، هر اسیر را نجاتیم و هر فنائی را حیات ، هر فغانی را داوریم و هر مجمری را اخگر ، هر رمزی را کاشفیم و هر سری را واقف در هر ملولی از ما نشاطی است و در هر نشاطی از ما بساطی . هر عربانی را کسوتیم و با هر کسوتی زینت ، رونق هر بازاری ، طیب هر ازاری ؛ حاجت هر گرانبازی حجاب هر کجاری ، هر کجا بیکسی مجیر و هر جا عاجزی ظهیر . هر جا سالکی هادی . هر جا حزینی شادی ، هر جا رشیده سحایم ، هر جا ذره افتابیم ، هر صبحی را صبحیم ، هر مشکلی را قنوجیم ، هر بنائی را قوامیم ، هر نشاء را مدامیم هر دردی را شفائیم ، هر ظلمتی را ضیائیم ، هر طبعی را سروریم و هر مطاعی را نوریم . هر سپهری را اوجیم و هر فتحی را قوجیم . هر قولی ناطقیم بهر عهدی صادق . فکرت صائب ما را با قنطرت همایون قراری رفته است که هر بنده مخلص که از صهبای دانش جامی دارد و در ساغر خود مدامی ، دولت جاوید شاهی را زهی و از طرز صفای بندگیش آنگهی باشد او را بلفظی بدیع و نامی رفیع مسرور داریم ، جناب فردوسی مشرب ، سعدی کوکب ، انوری ضمیر ، نظیری نظیر

کلیم کلامی قدسی خصالی سید حسین صفاهانی متخلص بمجمر که سیدی نجیب ادیب ، از کمال ظاهری و باطنی بانصیب ، بانسبتی طاهر و فضلی ظاهر و حلقی طیب و ذوقی سلیم و لسانی فصیح و بیانی بلیغ باهر حریف غالب و در هر کلامی قادر است در گلشن این دولت همایون طایر خاطرش باهر صغیری ثنائی و عندلیب فکرش را شکری باهر نوائی است عنوان حالش را بآیت مجتهد الشعرائی طغرائی سامی و عارض نامش را بنشان عالیجاهی زینتی گرامی عنایت و از دیوان همایونی و جبهی بدین قرار باسم او ثابت داشتیم که باخاطری فارغ و عیشی صافی دولت جاوید اثر را مادح و داعی باشد عالیجاه دولت و حشمت و عزت و اجلال پناهی صوفی زاده قدیمی عبدالله خان حافظ صفاهان در هر عامی وجه معلوم فوق را بی عذری تسلیم و این عنایت در وجه او دائمی و باقی دارد عالیجاهان دولت پناهان کاتبان دیوان اشرف خاقانی شرح نشان همایون را ثبت نموده در عهده شناسند -

صدور چنین فرمانی از طرف پادشاهی شعر شناس و دبیری خبیر که به مراتب و مدارج سخنرانی خبیر و خود شاعری شهیر باشد . بهترین دلیل ارتقاء مجمر در مدت قلیل (سه سال) اقامت طهران بمعارج عالیه سخنوری است علاوه بر آنکه نشاط مانتزم بوده که کلمات لازمه از تخلص شعرای سابق و لاحق باشد حاوی نکاتی است که مرد سخن شناس پس از وقوف بر اسالیب کلام و روش اساتید عظام این فن ملتفت آن میشود - اسلوب بیان مجمر را در قصیده و غزل و قطعه و مثنوی با مصادر الهام خیالیش در ضمن این جمله (فردوسی مشرب ، سعدی کوکب انوری ضمیر ، نظیری نظیر ، کلیم کلامی) گوشزد ارباب فهم میکنند - اشتراک این لقب امر را مشتبه سازد که تفاوت مقام سخن سرائی میان مجمر و سحاب بسیار است سحاب در قصیده دستی نداشته و غزلهای او ان روحی را که غزلیات

مجموعه دارد ندارد بلکه بحکم سابقه استادی و ناموری پدرش صبای کاشانی او را بدربار شاهی معرفی کرد و بالتقاب شامیخه سرافراز شد.

نگاهداری مجموعه شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران سپرده شده بود و در مدح او قطعات و قصاید دارد ولی در واقع شاعر رسمی دربار محسوب میشود که در اعیاد و وقایع و ورود و خروج از مرکز بتقدیم قصیده های غرا مبادرت می ورزید -

متانی که در سیاق فکر و لطافتی که در سبک بیان او وجود داشت همواره مجذوب گفتمار بلیغ او کرد - اسودگی خاطری که در بزم حسنعلی میرزا (ملک زاده حسن) برای او مهیا شد اقبال عمومی که از طرف سخنشناسان و نکته سنجان عصر بسخن او میشد او را باعلا مرتبه اعتبار و اشتهار رسانید - صلات گرانمایه و بخشش های هنگفت در پاداش عرض اشعار ابدار میگرفت پس از ملك الشعراء که بحکم سابقه تقدم داشت کسی دیگر از گویندگان عصر با او برابری نمی کرد در مواقع لازم بعضی قطعات بالبداهه اعتماد و التفات شاهانه را درباره خود زیاد میکرد -

بدیهه گوئی او معروف و داستانهای در این باب بدو منسوب است که از آن جمله این بیت شیرین و دلپسند است :

گویند فتحعلیشاه شبی ماهتابی در حرم شاهی شاهی از شاهدان حرم را که عارضش بامه اسمان همسری داشت در پی اب فرستاد و چون بازگشت سرمست و قدحی اب صاف در دست داشت فروغ سه در چهره او و سطح اب منعکس شده و بهم چشمی یکدیگر میدرخشیدند طبع لطیف از مشاهده این منظره زیبا بنشاط آمده و بالبداهه مصرعی گفت که از اتمام آن عاجز آمد و آن عبارت از این مصراع است (قدح در کف ساقی بی حجاب) دستور داد مجموعه را فوراً بحضور آوردند

چون حاضر شد مطالبه مصراع دیگر شد بالبداهه گفت :
(سهیلی است در پنجه افتاب) (بقیه دارد)

سفینه صائب

§ (موئوی معنوی) §

بحر بود پیاله ام کوه بود نواله ام هر دو جهان چو لقمه نیست درین دهن من
وله

چراغ عالم افروزی نمیتابد درین عالم عجب این عیب از چشمست یا از نور یاروزن
اگر دل را درین غوغا بیاری و ندرین سودا چه خواهی کرد ایندل را بیانشین بگو با من
اگر در حلقه مردان نمی آئی ز نامردی چو حلقه بر در مردان برون میباش و در میزان
چو یغمبر بگفت الصوم جنه پس بگیر اورا به پیش نفس تیر انداز زینهار این سیر ممکن
سیر باید درین خشکی چو در دریا رسی انگه چو ماهی بر تنت روید بدفع تیر او جوشن
وله

چون نیاید سر عشقش در بیان علوم انسانی هم چو طفلان مهر دارم بر زبان
چون عبارت محرم عشق تو هست لب فرو بستم قلم کردم بر زبان
دیدن و دانستن اینجا باطلست بودنت این کار نه علم و بیان
وله

ترا پندی دهم ای طالب دین یکی پند دل آویز خوش آئین
مشین غافل به پهلوی حریصان که جان گرگین شود از جان گرگین
وله

پای برگل مینهی از زخم خار اندیشه کن دست در سوراخها داری ز ما را ندیشه کن
در دهن دانی سخن چون تیر باشد در کمان تا خطائی نایدت یکدم بر از اندیشه کن
دشمنت گریبل باشد زنده پیش خوان بنام بشو از من این سخن را زینهار اندیشه کن